



The Institute of Ismaili Studies

بسم الله الرحمن الرحيم

رییس اندرسون،

اعضای هیأت علمی،

دانشجویان فارغ التحصیل و والدین،

میهمانان برجسته،

خانم‌ها و آقایان؛

از حضور در این جا بسیار مفتخرم و به خاطر دعوتان عمیقاً سپاسگزارم. امروز هم در زندگی شخصیتان و هم در حیات این دانشکده روزی به یاد ماندنی است – و خوشحالم که با شما در آن سهم هستم.

می‌گویند یک سخنران خوب برای روز فارغ التحصیلی کسی است که بتواند در هنگام خواب کسی دیگر سخن بگوید. امیدوارم بتوانیم این الگو را امروز بشکنیم.

یک نظر سنجی اخیراً گزارش کرده است که آنچه فارغ التحصیلان آمریکایی به عنوان سخنرانی مراسم فارغ التحصیلیشان بیش از هر کسی می‌خواهند «آن است که بتوانند با او ارتباط برقرار کنند». اما بنا به این نظرسنجی، آن آزمون نشان داده است که محبوب‌ترین سخنران دانشگاهی در سال‌های اخیر شخصیت سریال تلویزیونی کودکانه‌ی سیسیم استریت، کرْمیت قورباغه است. برای من هراس‌آور بود که بینم امام مسلمانان شیعه‌ی اسماعیلی در این مقیاس «برقراری ارتباط» در مقایسه با کرْمیت قورباغه کجا واقع می‌شود.

مراسمی از این دست که امروز شاهد آن هستیم ارزشمندند چون ما را در پل زدن میان گذشته و آینده یاری می‌کنند – تا خود را در مقام بازیگرانی در حکایت‌هایی بزرگ‌تر ببینیم. حکایت این دانشکده اکنون شصت ساله است – که تمام دوره‌ی پس از جنگ را در بر می‌گیرد. در این مدت، شما هم جامعه‌هایی را که به آن‌ها خدمت می‌کنید و هم برنامه‌هایی را که از طریق آن‌ها خدمت خود را عرضه می‌کنید، به طرز شگفتی وسعت داده‌اید.

تاریخ شما نشانگر اعتقادی مستمر است به این که چالش‌های زمانه‌ی ما چالش‌هایی اساساً جهانی هستند – که محتاج پاسخ‌هایی چندرشته‌ای و چندملیتی‌اند.

همین اکنون که دانشکده‌ی روابط بین‌الملل و عمومی به شصت‌سالگی‌اش می‌رسد، من هم به سالگردی برای خودم نزدیک می‌شوم – سال آینده پنجاهمین سالگرد امامت من بر مسلمانان شیعه‌ی اسماعیلی است. اگر چه من در غرب تحصیل کرده بودم، در طی این پنجاه سال، منظر فکری مرا کشورهای آسیای جنوبی و مرکزی، خاور میانه و آفریقا

شکل داده است که مردمان اسماعیلی در آن جا ساکنند و عمدتاً در این مناطق متمرکز هستند. پنج دهه، دنیای من این بوده است - مشغله‌ی تقریباً دایمی من. و من امروز از دل آن تجربه است که با شما سخن می‌گویم.

برای جهان در حال توسعه، نیم قرن گذشته دوره‌ی بازگشت امید و سرخوردگی‌های مکرر بوده است. امواج عظیم تغییر، چشم‌انداز پیش رو را شسته‌اند - از فروپاشی اقتدار استعمار در نیمه‌ی قرن تا سقوط امپراتوری‌های کمونیست در سال‌های اخیر. اما فراوان رخ داده است که آن‌چه هجوم آورده است تا جایگزین نظم کهن شود، تنها امیدهای واهی بوده است - نه تنها کشش تهی سوسیالیسم حکومتی، عدم همسویی و حاکمیت تک-حزبی، بلکه شکوه دروغین ملی‌گرایی رومانتیک و قبیله‌گرایی تنگ‌نظرانه، و طلوع کاذب فردگرایی گریزنده.

بر این قاعده البته استثناهایی نیز بوده است. اما خیلی اوقات، یک قدم به جلو همراه بوده است با دو قدم به عقب. امید به آینده غالباً به معنای امید به بقا بوده است، نه امید به پیشرفت. نظم کهن جای خود را واگذار کرد، اما جهان جدید هنوز آماده‌ی تولد نبود.

امروزه، این حس سرخوردگی - هم در کشورهای فقیر و هم در کشورهای غنی - مرکب است از چالش‌هایی تازه. این‌ها شامل تغییر شرایط جوی و ویروس‌های جهش یافته می‌شوند و از فناوری‌های دیجیتال و بیورنیتیک گرفته تا الگوهای تازه‌ی زندگی خانوادگی و درهم آمیختگی تازه‌ی فرهنگ‌ها را در بر می‌گیرد.

با انسجام اقتصاد جهانی، مهاجرت‌های جهانی دارند به بالاترین حد خود نزدیک می‌شوند. مهاجران، امروز مسئول دو سوم رشد جمعیت در سی کشور توسعه یافته‌ی سازمان توسعه و همکاری اقتصادی [OECD] هستند. جامعه‌هایی که زمانی یک‌دست بودند، امروز دارند مشخصاً چندفرهنگی می‌شوند. در عین حال، شکاف میان کشورهای فقیر و غنی عمیق‌تر می‌شود. جمعیت‌ها به انفجار می‌رسند و محیط زیست نابود می‌شود. خود دولت-ملت به تازگی از سوی نیروهای غیرحکومتی به چالش کشیده می‌شود - از جمله جرایم جهانی و تروریسم. هر بار که با اندیشمندان برجسته و سیاست‌گذاران به گفت‌وگو می‌نشینم، با پرسشی مهیب باز می‌گردم. چرا، با وجود وسعت آموخته‌های جمعی ما - که در تاریخ انسانی بی‌سابقه است - ما این اندازه در کنترل این پیشرفت‌ها مشکل داریم؟ چرا سروری عقلانی روزافزون ما بر جهان غالباً در عمل همراه است با حس فزاینده‌ای از تلاطم؟

پاسخ من به آن پرسش بیش از هر چیز متمرکز است بر این واقعیت که نهادهای دموکراتیک قابلیت‌های خود را برآورده نساخته‌اند. هم در جهان توسعه یافته و هم در جهان در حال توسعه، وعده‌ی دموکراسی خیلی اوقات با سرخوردگی مواجه شده است. مردم روشن‌فکر قرن‌ها مدعی بودند که دموکراسی کلید پیشرفت اجتماعی است. اما امروزه، این مدعا محل بحث است.

در کشورهایی که من درگیری مستقیم با آنها دارم، قرن بیست و یکم تا به حال شاهد حداقل شش بحران قانون اساسی بوده است. واقعیت اندوه‌بار - که هضمش سخت است و انکارش دشوار - این است که تقریباً چهل درصد از کشورهای عضو سازمان ملل اکنون نه تنها در زمره‌ی دولت‌های ناکامند، بلکه «دموکراسی‌هایی ناکام» شمرده می‌شوند. چالش محوری ما در این قرن تازه - به عنوان رهبران فعلی و آینده‌ی جهان - این است که وعده‌ی دموکراسی را تجدید کنیم.

لطفِ نجات‌بخشی که همه‌ی نظام‌های دموکراتیک به احتمال بسیار زیاد دارند این است که بالاخره آنها خود را تصحیح می‌کنند. یک نظام پاسخگویی به عموم هنوز بهترین امید را برای تغییر بدون خشونت ارایه می‌کند. و تنها همین فضیلت، کل این مفهوم را بازمی‌خرد. این به خوبی دیدگاه مشهور چرچیل را توضیح می‌دهد که دموکراسی بدترین نوع حکومت است، مگر برای همه‌ی مردم دیگر. چالش ما یافتن جایگزینی برای دموکراسی نیست، بلکه یافتن راه‌هایی بیشتر و بهتر است برای این که دموکراسی را به کار بیندازیم. امروز در پاسخ به آن چالش، می‌خواهم چهار نکته را بیان کنم - چهار پیشنهاد برای رسیدگی به سرخوردگی‌های دموکراتیکمان و پیشبرد امیدهای دموکراتیکمان.

نظرات من، در درجه‌ی نخست، نیاز به انعطاف‌پذیری بیشتر در تعریف مسیرهای منتهی به دموکراسی را در بر می‌گیرد؛ ثانیاً، نیاز به تنوع بیشتر در نهادهایی که در زندگی دموکراتیک شرکت می‌کنند؛ ثالثاً، نیاز به گسترش ظرفیت عمومی برای دموکراسی؛ و دست‌آخر، نیاز به تقویت درست‌کاری عمومی - که زیر بنای دموکراسی است. بگذارید درباره‌ی هر کدام چند کلمه‌ای سخن بگویم.

دغدغه‌ی نخست من این است که باید مسیرهای منتهی به دموکراسی را با انعطاف بیشتری تعریف کنیم. ما دوست داریم بگوییم که دموکراسی متضمن یک ره‌یافت کثرت‌گرایانه به زندگی است - اما خیلی به ندرت ره‌یافتی کثرت‌گرایانه به دموکراسی داریم. خیلی اوقات، اصرار داریم که دموکراسی‌ها باید همگی از نسخه‌ای مشابه پیروی کنند - که با آهنگی یکسان تکامل یافته باشد - بدون این که در نظر داشته باشیم که شرایط متفاوت ممکن است محتاج ساخت‌هایی متفاوت باشند.

ملجاء نهایی در هر دموکراسی‌ای باید مفهوم حاکمیت مقبول مردمی باشد. اما در بطن همان مفهوم برای تغییر و تفاوت نیز جا هست. یک اندازه لازم نیست متناسب با هر قامتی باشد - و تلاش برای پوشاندن یک جامه بر همه‌ی تن‌ها می‌تواند دستورالعمل شکست باشد. موفق‌ترین دموکراسی‌های جهان تاریخ‌های بسیار متفاوتی داشته‌اند - و هر کدام شکل خود را داشته‌اند و بر اساس برنامه‌ی زمانی مربوط به خود بوده‌اند.

بهترین راه توزیع و توازن قدرت چیست؟ سرسپردگی‌های سکولار و معنوی چگونه باید با هم داد و ستد داشته باشند؟ ولایت‌ستی - حتی ولایت‌سلطان - چگونه نسبتی با چهارچوب‌های دموکراتیک می‌تواند داشته باشد؟ بهترین راه آشتی‌انجام و یکپارچگی فرهنگ‌ها و نظام‌های دینی اقلیت با حاکمیت اکثریت چیست؟

آرزو کردن مشابهت مقاصد دموکراتیک‌ها - و این که نمی‌توان از مسیرهای مختلف بدان رسید - ساده‌انگارانه است. روحیه‌ی دموکراتیک آزادی و انعطاف‌پذیری باید با تعریف خود دموکراسی آغاز شود. حتی وقتی که با انعطاف بیشتری درباره‌ی دموکراسی فکر می‌کنیم، باید هدفی ثانوی را نیز در نظر داشته باشیم: متنوع ساختن نهادهای حیات دموکراتیک.

یکی از دلایل این که دولت‌ها اغلب شکست می‌خورند این است که ما بسیار به آن‌ها وابسته و متکی هستیم. ما امیدها و آرزوهای زیادی را در دامن وعده‌های سیاسی می‌نهیم و تکالیف بسیار زیادی را به رژیم‌های سیاسی می‌سپاریم. دولت‌ها به تنهایی نمی‌توانند دموکراسی را به کار بیندازند. موفق‌ترین دموکراسی‌ها آن‌ها هستند که در آن نهادهای غیر دولتی «جامعه‌ی مدنی» نیز نقشی اساسی ایفا می‌کنند.

جامعه‌ی مدنی از انرژی‌ها و داوطلبانه‌ی خصوصی قدرت می‌گیرد، اما به منافع عامه تعهد دارد. جامعه‌ی مدنی شامل نهادهای آموزشی، بهداشتی، علمی و پژوهشی است. جامعه‌ی مدنی از سازمان‌های حرفه‌ای، تجاری، کاری، قومی و هنری و سایر سازمان‌هایی که وقف دین، ارتباطات و محیط زیست هستند استقبال می‌کند.

گاهی اوقات، در مشغولیت‌هایمان با دولت‌ها، تأثیر جامعه‌ی مدنی را خفیف می‌انگاریم، از جمله قابلیت سازمان‌های غیر دولتی سازنده را. اما دیگر نمی‌توانیم چنان نگاهی داشته باشیم. رویارویی با واقعیت‌های یک جهان پیچیده محتاج آرایه‌ای تقویت یافته از نهادهای مدنی است. سازمان‌های غیر دولتی پیشرفت اجتماعی را بر می‌انگیزند - حتی وقتی که دولت‌ها در آن تزلزل پیدا می‌کنند و چون این سازمان‌ها ارتباط بسیار نزدیکی به عموم مردم دارند، می‌توانند الگوهای تازه را پیش‌بینی کنند و مشکلات تازه را با حساسیت خاص خودشان شناسایی کنند. اما این تحولات را نمی‌توان با اجبار و زور اعمال کرد. این‌ها محتاج یک محیط مشوق و تواناساز است که شور و شوق عمومی برای اهداف اجتماعی آن‌ها را حمایت کند. و بگذارید روشن بگویم: من این‌جا هستم چون معتقدم که دانشکده‌ی روابط بین‌الملل و عمومی کلمبیا با صدور سالیانه‌ی فارغ‌التحصیلانی توانا می‌تواند سهم جهانی بسیاری در این پاسخ داشته باشد.

توسعه‌ی جامعه‌ی مدنی می‌تواند در رویارویی با چالش در حال طلوع تنوع فرهنگی نیز یاری‌رسان باشد. هر چه که جامعه‌ها در واقع کثرت‌گراتر می‌شوند، در روح و معنا نیز باید کثرت‌گراتر شوند. یک جامعه‌ی مدنی سرزنده می‌تواند به موکلان متنوعش، حتی وقتی که با همسایگانی تازه داد و ستد دارند، راه‌های مؤثری را برای بیان و حفظ هویت‌های متمایزشان ارائه کند. اغلب به ما می‌گویند که تماس روزافزون میان فرهنگ‌ها ناگزیر مولد «کشاکش تمدن‌ها» است،

مخصوصاً میان اسلام و غرب. چنین پیش‌بینی‌هایی می‌توانند پیش‌گویی‌هایی خود-برآورنده شوند اگر مردم به اندازه‌ی کافی باورشان کنند. اما لازم نیست وضع چنین باشد.

مشکل واقعی پیش روی ما چیزی است که آن را «کشاکش جهل» می‌نامم - از هر دو سو - کشاکشی که، مثلاً، از تاریخ دراز احترام و همکاری میان اسلام و مردم غربی و تمدن‌هایشان غفلت می‌کند. به جاست که اکنون به یاد بیاوریم چگونه تاریخ آمریکای شمالی در طی قرن‌ها با گروه‌های فرهنگی متنوع شکل گرفته است. در آینده، مانند گذشته، چنین تنوعی می‌تواند موتور خلاقیتی شگرف باشد - اگر چیزی که من «یک اخلاق جهان-شهروندی تازه» می‌نامم پشتیبانی شود. برای تشویق این روند، شبکه‌ی توسعه‌ی آقاخان اخیراً با دولت کانادا برای ایجاد یک «مرکز جهانی کثرت‌گرایی» در اتاوا همکاری کرده است. با تکیه بر تجربه‌ی اسماعیلیان و الگوی کثرت‌گرایانه‌ی خود کانادا، این مرکز به این نکته اذعان دارد که نمی‌توانیم جهان را برای دموکراسی امن سازیم مگر این که جهان را برای تنوع نیز امن کرده باشیم - و با نهادهای جامعه‌ی مدنی می‌توان به این تقویت رسید. این نهادها می‌توانند سهم مهمی در راستای این هدف داشته باشند.

نکته‌ی سوم من به ظرفیت عمومی برای دولت‌های دموکراتیک باز می‌گردد. این معضلی است که خیلی اوقات بسیار احساساتی با آن برخورد می‌کنیم و در پذیرفتن این که عموم دموکراتیک همیشه آن‌قدرها هم عاقل و حکیم نیستند، تردید داریم.

ارتباطات عمومی ناکافی بخشی از مشکل است. رسانه‌ها، که اهداف دوره‌ای و سود کوتاه-مدت آن‌ها را می‌چرخاند، بیش از پیش به مخاطبان‌شان چیزی را می‌گویند که می‌خواهند بشنوند نه چیزی را که باید بشنوند. و چیزی که خیلی از مردم می‌خواهند آگاه شدن نیست، بلکه تفریح و سرگرمی است.

یک نتیجه‌ی این وضعیت، اخبار بین‌المللی ناکافی است. به من گفته‌اند که اخبار جهانی اکنون درصد بسیار پایین‌تری از اخبار عمومی آمریکا را نسبت به یک نسل پیش تشکیل می‌دهد. به لطف اینترنت، متخصصان می‌توانند اطلاعات بیشتری از جاهای بیشتری نسبت به هر زمان دیگری در گذشته به دست آورند. اما برای عامه‌ی مردم، در آمریکا و جاهای دیگر، اطلاعات جهانی افول کرده، در حالی که پرداختن به امور جهانی وسعت یافته است.

اگر ارتباطات بهتر بخشی از پاسخ باشد، آموزش بهتر یک بخش دیگر آن است. این یعنی، فراتر از هر چیز، توسعه‌ی برنامه‌هایی درسی که تقاضاهای تازه را تأمین کنند - مخصوصاً در کشورهای در حال توسعه. ما باید برای آماده‌سازی رهبران قرن بیست و یکم برای زندگی اقتصادی در یک بازار جهانی، برای زندگی فرهنگی در جامعه‌های کثرت‌گرا، برای زندگی سیاسی در دموکراسی‌های پیچیده بیشتر کار کنیم. سیستم دانشگاه‌ها و آکادمی‌های تحت حمایت شبکه‌ی

توسعه‌ی آقاخان ما در سراسر جهان در حال توسعه کار می‌کند تا مدل‌های آموزشی تازه‌ای را ایجاد کند. اما مقیاس کار ما تنها آغاز راه رسیدگی به عظمت این چالش است.

ارتباطات و آموزش بهبود یافته می‌توانند مفید باشند، اما باید نسبت به ظرفیت‌های عمومی نیز واقع‌گرا باشیم. من معتقدم که، برای مثال، خیلی اوقات از مردم می‌خواهند درباره‌ی موضوعاتی رأی بدهند که مایه‌ی حیرت آن‌هاست. در ماه‌های اخیر، هم در آفریقا و هم در آسیا - قانون‌های اساسی ملی در دستان همه‌پرسی‌های توده‌ی مردم نهاده شده - مسایل پیچیده و تنویری را پدید آورده‌اند که تبیین آن‌ها از عهده‌ی سیاست‌مداران خارج است و مردم از اداره‌ی آن ناتوانند. این موضوع تنها اختصاص به کشورهای در حال توسعه ندارد. سال گذشته الگوی مشابهی را دیدیم که مردم فرانسه یک معاهده‌ی قانون اساسی اروپا را که ۴۷۴ صفحه بود رد کردند.

دموکراسی‌ها باید مسئولانه میان حقوق مسلم مردم و تکالیف رهبران‌شان تمیز قایل شوند و رهبران باید تکالیفشان را ادا کنند. وقتی دموکراسی‌ها شکست می‌خورند، معمولاً به این دلیل است که مردم صبرشان از رهبران و دولت‌های بی‌خاصیت سر آمده است.

وقتی پارلمان‌ها فاقد ساختار یا دانش رویارویی با مشکلات پیچیده هستند - یا وقتی سیستم حساب و کتاب‌ها به جای پالایش عمل، سد راه آن می‌شوند - آن وقت است که مردم سرخورده به سوی سلطان مستبد رو می‌گردانند. برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل اخیراً گزارش کرده است که، برای مثال، ۵۵ درصد از مردم کشورهای در ۱۸ کشور آمریکای لاتین که نظرسنجی شده‌اند، هوادار دولت قدرت‌ورزند به شرط آن که وضع اقتصادی را بهبود بخشد. آن‌جا، در بسیاری موارد پیشرفت و دموکراسی شانه به شانه‌ی هم حرکت نکرده‌اند.

بهترین راه برای زنده ساختن مفهوم دموکراسی در سراسر جهان بهبود بخشیدن به نتایجی است که دموکراسی تحویل می‌دهد. کشورهای توسعه یافته به جای این که این قدر درباره‌ی دموکراسی در سطح مفهومی صحبت کنند، باید بیشتر کار کنند - خیلی بیشتر - تا به کارکرد دموکراسی در سطح عملی کمک کنند. هدف ما باید «دموکراسی‌های کاملاً کارکردی» باشد - که در وضع زندگی مردمشان بهبود واقعی پدید آورد. نباید مردم را وادار کنیم بین دولت دموکراتیک و دولت مقتدر و توانا یکی را انتخاب کنند.

این نکته مرا به موضوع نهایی‌ام می‌رساند: نیاز به یک حس درست‌کاری مردم. گسترش دادن تعداد مردمی که در قدرت اجتماعی سهم‌اند تنها نیمی از این پیکار است. پرسش حساس این است که چگونه از این قدرت استفاده می‌شود. چطور می‌توانیم به مردم انگیزه بدهیم که ورای مادیت همه‌گیر، فردباوری خود-خواهانه و نسبی‌گرایی بی‌مسلك چیزی را بطلبند.

پاسخ این است که تمرکز خود را بر اختیارات شخصی و حقوق فردی افزایش دهیم، و دغدغه‌ی بیشتری نسبت به مسئولیت‌های شخصی و اهداف عمومی داشته باشیم. سودای عدالت، جست‌وجو برای برابری، احترام برای رواداری و تسامح، تعهد به کرامت انسانی – این‌ها ارزش‌های انسانی جهانی‌ای هستند که ورای تقسیمات طبقه، نژاد، زبان، دین و جغرافیا مردم در آن‌ها مشترکند. این‌ها چیزی را تشکیل می‌دهند که فلاسفه‌ی کلاسیک – در غرب و شرق به یک اندازه – آن‌ها را به عنوان «فضیلت» انسانی توصیف کرده‌اند – نه صرفاً در غیاب محدودیت‌های منفی بر آزادی فردی، بلکه همچنین مجموعه‌ای از مسئولیت‌های مثبت، اصول اخلاقی که مانع از تبدیل آزادی به هرج و مرج می‌شود.

از منظر تاریخی، یکی از قوی‌ترین منابع برای هر فرهنگی این احساس است که به سمت و سویی دارد می‌رود؛ که آینده از امروز بهتر خواهد بود؛ که برای استقبال از چیزی که «روایتی از پیشرفت» می‌نامم دلیل وجود دارد.

حق افراد برای جست‌وجوی یک زندگی با کیفیت بهتر در طی حیات خودشان – و ساختن زندگی بهتری برای فرزندان‌شان – این‌ها آرزوهایی فردی هستند که باید تبدیل به ارزش‌هایی عمومی شوند.

اما، به نظر من، حفظ یک حس سالم درست‌کاری مردم بدون یک مبنای قوی دینی به مرور زمان دشوار خواهد بود. در سنت اسلامی، رفتار آدمی در زندگی دنیوی‌اش پیوندی جدایی ناپذیر با دغدغه‌های زندگی معنوی‌اش دارد – و نمی‌توان بدون سخن گفتن از دین از درست‌کاری سخن گفت.

برای اسلام، اهمیت این اشتراک یک مقوله‌ی دینی است، این امتزاج عمیق دغدغه‌های دنیوی و آرمان‌های معنوی که نمی‌توان یکی را بدون دیگری در نظر گرفت. این دو در کنار هم می‌آیند. این‌ها یک «شیوه‌ی زندگی» را می‌سازند. از این منظر، در میان اولویت‌هایمان، هم در داخل و هم در خارج از جهان اسلام، من نیاز به تجدید سنت‌های معنویمان را در صدر قرار می‌دهم. مطمئناً، آزادی دینی ارزشی حساس در یک جامعه‌ی کثرت‌گراست. اما اگر آزادی دین در آزادی از دین تباه شود، آن وقت بیم من این است که دیری نخواهد پایید که در فضایی تیره و سترون گم شویم که در آن نه قطب‌نمایی هست، نه نقشه‌ای، نه هیچ حس جهت‌یابی نهایی.

من کاملاً تعهد تاریخی غرب را به جدا کردن امور سکولار از امور دینی درک می‌کنم. اما برای بسیاری از غیرغربی‌ها، از جمله بیشتر مسلمانان، عرصه‌های امور دین و دنیا نمی‌توانند متناقض باشند. اگر «مدرنیت» فاقد جنبه‌ای معنوی باشد، مانند مادیت به چشم خواهد آمد. و اگر تأثیر مدرنیزه‌کننده‌ی غرب مصرانه و منحصراً تأثیری سکولار کننده باشد، بخش بزرگی از جهان اسلام تا حدودی از آن فاصله خواهد گرفت.

یک حس عمیق درست‌کاری مردم، که بسیار مهم است، بسی بیش از درست‌کاری در دولت معنا می‌دهد. لغزش‌های اخلاقی در پزشکی و آموزش، بدسرشتی در تجارت و بانک‌داری، خیانت در میان روزنامه‌نگاران، دانشمندان، مهندسان یا محققان – همه‌ی این ضعف‌ها می‌توانند خوش‌آینده‌ترین دموکراسی‌ها را تضعیف کنند.

بگذارید در نهایت بر اعتقاد عمیق خود تأکید کنم که درست کاری مردم نمی‌تواند از دل تنفیذهای اقتدارگرایانه بیرون بیاید. درست کاری باید ریشه در دل آدمی و وجدان او داشته باشد. چنان که قرآن کریم می‌گوید: «لا اکراه فی الدین». تجدید حیات معنویت – که بالقوه نیرویی بسیار مثبت است – وقتی که تبدیل به حق به جانب بودن شود و خود را بر دیگران تحمیل کند، می‌تواند تأثیری منفی داشته باشد. مانند همه‌ی ادیان بزرگ جهان، اسلام نسبت به خطر مقایسه‌ی خود با خدا هشدار می‌دهد و تأکیدی فراوان بر صفاتی چون سخاوت، رحمت و تواضع دارد.

در هر منظر دینی، به نظر من، عنصر محوری حس محدودیت انسانی است، اذعان به این که ما مخلوقیم – یعنی عرض فروتنی بیکران در برابر الوهیت. این آگاهی است که بهترین پناه ما در برابر جزم‌اندیشی‌های تفرقه‌افکن و بهترین امید ما برای کثرت‌گرایی خلاقانه است.

پس، در خاتمه، من تقاضا می‌کنم – اکنون که از این دانشگاه خارج می‌شوید و پا به جهانی متنوع و پر تقاضا می‌نهدید – که به چهار ملاحظه برای تجدید وعده‌ی دموکراسی بیندیشید: تعریف مسیرهای دموکراتیک با انعطاف بیشتر؛ گسترش نقش جامعه‌ی مدنی؛ افزایش ظرفیت‌های مردم برای حکومت بر خود؛ و تقویت تعهدمان نسبت به درست کاری مردم. در تمامی این راه‌ها، من معتقدم که می‌توانیم در بازسازی اعتماد به وعده‌ی زندگی دموکراتیک یاریگر باشیم و با غرور بر هویت فرهنگی متمایز خود تأکید کنیم و در عین حال قابلیت‌های جهانی تازه‌ی خود را با اشتیاق در آغوش بگیریم.

برای فارغ‌التحصیلان، دعای من این است که خداوند راهنمای شما و در رسیدن به تقدیر و سرنوشت‌تان همراه و در کنار‌تان باشد.

متشکرم.